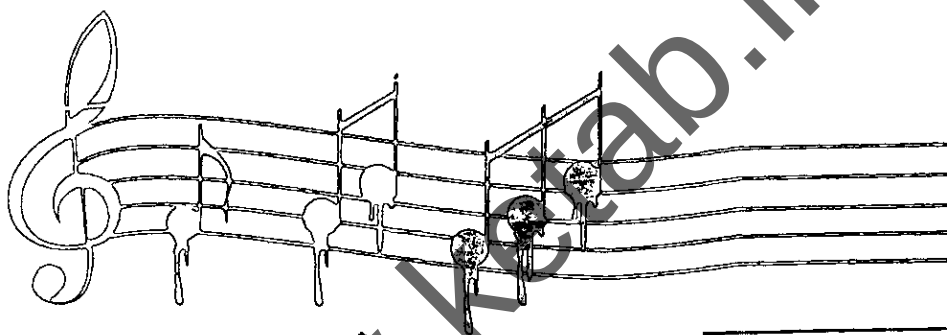




ملودی خون

سعید غفاری



سرشناسه: غفاری، سعید، ۱۳۷۱ -
عنوان و نام پدیدآور: ملودی خون / مولف سعید غفاری؛ تنظیم
فرشته میرفندرسکی.

مشخصات نشر: اصفهان: کیاراد، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۸۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۹۰-۳۵-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: داستان‌های فارسی — قرن ۱۴

شناسه افزوده: میرفندرسکی، فرشته

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ م ۲۲۶۷ ف / ۸۱۵۲ PIR

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۰۳۹۸۰

ملودی خون

مولف: سعید غفاری

انتشارات: کیاراد

ویراستار: سمیه یوسفیان

مجری تولید: کتابسرای سلام

تنظیم: فرشته میرفندرسکی

طراح: نقیسه میرفندرسکی

نوبت چاپ: اول پاییز ۱۳۹۲

تعداد صفحات/ قطع: ۸۰ / رقعی

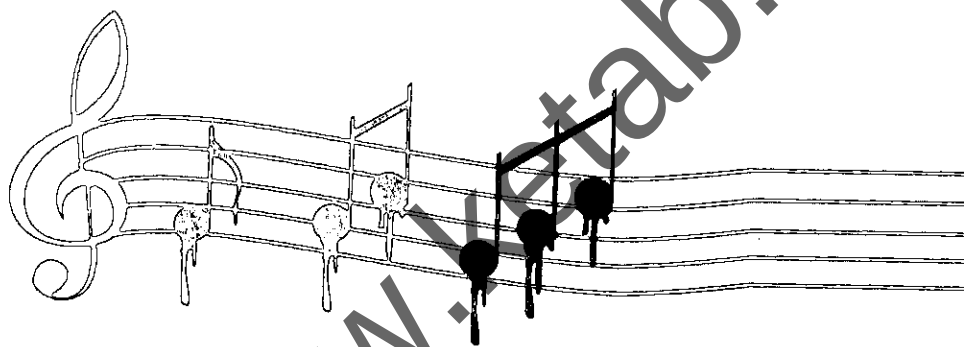
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۹۰-۳۵-۹

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

بهاء: ۴۰۰۰ تومان



تقدیم بہ او کہ مے دانیم مے آید



مقدمه

بعد از آن که لطافت چهره شد بر ضلالت؛ پدید آمد ندامت، ندامت دست دراز کرد و جسارت برخاست و دست را گرفت. ولی افسوس که برای دادن غرامت کم بودند، پس هر دو دست دراز کردند.

شجاعت که بسیار با کرامت بود هم در برابر این اتحاد سر فرود آورد و دستی داد از جنس رفاقت. آنها می دانستند ضلالت برمی گردد، پس به فکر این افتادند تا از عدالت یاری بگیرند. زیرا تنها کسی که می تواند در مقابل ضلالت بایستند، عدالت است.

اما عدالت کیست؟ عدالت مردی است پر از صفات خوب ولی مردم جواب سلامش را نمی دادند، دنیا از نبودش غرق در حسرتی

همیشگی است ولی او را خانه نشین کردند، قدرتش در ب‌های
ضالالت را از جای می‌کند ولی به همسرش سیلی زدند، تمام
مخلوقات عشق و آرزوی همنشینی با او را دارند ولی محرم
اسرارش چاه آب بود.

آری عدالت واقعی امام عشق است، همان که چشمه سارها از
عشق او می‌جوشند، کوه‌ها به اذن جمالش هیبت دارند و لرزش‌ها
به ذکر او آرام می‌گیرند. عشق به او بود که کمک کرد، تا ندامت به
پشتوانی جبارت و شجاعت این همه کلمه را کنار یکدیگر
بگذارند و ملودی خون را بنویسم.

سالش را به یاد ندارم، فقط می‌دانم همه چیز از یک انشاء شروع
شد. در تابلوی اعلانات مدرسه‌ی ما خبر از یک مسابقه‌ی انشاء
نویسی داده بودند که وقتی من به عنوان نخستین نفر اثرم را تحویل
دادم، خبر رسید که مسابقه برگزار نمی‌شود. ولی مدیر مدرسه انشاء
من را خواند و گریه کرد. از همان موقع تصمیم گرفتم آن انشاء را
گسترش دهم و داستانی بیافرینم.

شاید برای خیلی از اساتید نویسندگی نوشتن این حجم داستان
آنقدرها هم طول نکشد، ولی من نزدیک به دو سال از عمرم را
روی این داستان گذاشتم. البته دلایل زیادی برای این تاخیر دارم که

ذکرشان وقت گیر است ولی با توجه به مشکلاتی که داشتم اگر عشق به امام علی علیه السلام نبود به کل قید نوشتن داستان را می‌زدم.

سال آخر دبیرستان، نصف این داستان را در مسابقات آموزش و پرورش شرکت دادم و عنوان دوم این مسابقات را بدست آوردم. در آن روزها آقای هوشنگ رضایی، یکی از معلمانم مرا بسیار تشویق کرد و حرفهای او بود که باعث شد برای نخستین بار به یک ناشر مراجعه کنم.

خوشحالم که در آن روز به دلیل پول زیادی که ناشر از من خواسته بود نتوانستم داستانم را چاپ کنم، زیرا یک سال بعد به عنوان خبرنگار در روزنامه‌ی نصف جهان شروع به کار کردم و با آموزش‌های استاد روزنامه نگاری، آقای مهران موسوی خوانساری، خیلی از مشکلات داستانم را برطرف کردم. گاهی اوقات به این فکر می‌کنم که اگر این استاد بزرگوار سواراه من قرار نگرفته بودند، چگونه از مشکلات داستانم را برطرف کردم. خدا را شاکرم و از استادام بابت آموزش‌های به جا و فوق العاده‌ی ایشان سپاسگذارم.

خلاصه اینکه تصمیمم را برای چاپ گرفتم و دوباره به سراغ ناشر رفتم ولی هنوز شک داشتم. زیرا می‌ترسیدم این همه خرج کنم و به اهدافم نرسم. به این فکر می‌کردم که ممکن است این داستان منتشر شود و مسخره‌ی خاص و عام شوم یا اینکه اصلاً

کسی آن را نخواند و این همه زحمت از بین برود. این فکرها در دلم شک انداخته بود که کتاب "راز"، خانم راندا برن را مطالعه کردم.

سخنان شیرین راندا برن همچون آبی بود که بر روی آتش تردیدم ریخته شد و دلم آرام گرفت. سرانجام تصمیم نهایی را گرفتم و با یک برنامه ریزی منسجم و دقیق شروع به فعالیت کردم. لازم می‌دانم از دو نفر که مرا در این راه یاری دادند هم تشکر کنم، یکی آقای عباس شیروانی که در تمام مراحل نوشتن به من امید دادند و دیگری دوست عزیزم آقای محمد صابری در این راه کمک زیادی به من کردند.

خلاصه اینکه ملودی خون چاپ شد. ولی دوست دارم خیلی کوتاه نیتم را از نوشتن این داستان مطرح کنم. من به دو دلیل دست به نگارش این داستان زدم، که نخست عشق به امیرالمومنین علی (علیه السلام) و فرزندشان مهدی موعود (علیه السلام) است. در این سال‌های گذشته آنقدر مشکل پیش رو داشتم که اگر آرامشی که نام امیرالمومنین به من داد، نبود، تمام افتخاراتی که امروز دارم، هیچ بودند.

همین عشق و علاقه به من صلح و دوستی را آموخت و صلح هم دلیل دوم من از نوشتن این داستان است. چه زیبا می شد اگر جنگی در جهان نبود و همه با هم در آشتی بودیم. این همه جنگ و دعوا چه دستاوردی برای بشر داشته که هنوز هم کوتاه نمی آید؟ دلیل این همه خونریزی چیست؟

ملودی خون، خون می آفریند و نوایش بچه ها را یتیم می کند و بر جان آنها آتش می زند. البته نباید با نواخته شدن ملودی خون مقابله کنیم، بلکه باید با نوای شیرین صلح آشنا شویم.

برخی بر روی این کهری خاکی به فرزند علی علیه السلام تهمت می زنند که او دشمن صلح است، می گویند اگر مهدی موعود عج بیاید رودخانه ای از خون راه می اندازد. که تبلیغ کرده اند، او فقط با گردن زدن آشناست؛ ولی افسوس نمی دانند موعودی که تمام ادیان الهی منتظر او هستند چگونه با عشق و محبت در دل ها خانه می کند. نمی دانند که مهربانی او چقدر از این شمشیرها برنده تر است. او سفیر عشق است نه سفیر گردن ها.

این داستان شرح آنهایی است که به موعود تهمت می زنند و علم صلح و دوستی برافراشته اند. ولی چقدر زشت است که پشت صلح پنهان شده اند تا ملودی خون بنوازند.

ملودی خون را به منجی ادیان الهی، امام ستم دیدگان و دل‌های
بی قرار جهان هدیه می‌کنم، تا همه بدانند که چه کسانی در جهان
خون می‌ریزند و خودشان را پشت پرچم صلح پنهان کرده‌اند.

www.ketab.ir